



در پدیدارشناسی، هنر، مدرنیته

محمد رضا ریخته گران

نشر ساقی

واژه‌ی «پدیدارشناسی» به پیش از زمان کانت می‌رسد، اما اساس شهرت آن مدیون کتاب «پدیدارشناسی روان یا روح» اثر معروف هگل است. در کاربرد امروزه، پدیدارشناسی مرادف با نام ادموند هوسرل است، فیلسوف آلمانی که در پدیدارشناسی خود بر آن می‌شود تا مبنای محکمی برای همه‌ی علوم به ویژه فلسفه فراهم کند. بیان او از پدیدارشناسی، فلسفه‌ای بود که همچون علم بر اصولی کاملاً یقینی استوار باشد، فلسفه‌ای که هنوز صورت حصول پیدا نکرده است. به باور هوسرل همه‌ی این فلسفه‌ها باید کنار نهاده شده و تنها عین اشیاء مدنظر قرار گیرد تا بتوان به معرفتی دست یافت که در آن حجیت و سندیت هیچ اندیشه‌ی فلسفی از پیش پذیرفته نباشد و نسبت به هیچ چیزی از پیش داوری نشود، بلکه تنها حکم عقل در تشخیص حقیقت معتبر انگاشته شود. بنابراین پدیدارشناسی در واقع نوعی علم به ذات است، چرا که استوار شدن همه چیز بر بدهت یقینی و امور ضروری منوط به اعتماد تنها بر ذوات و حیث ماهوی اشیاء است.

پدیدارشناسی هوسرل، به معنای دقیق واژه، ابتدا در کتاب «تحقیقات منطقی» او طرح شد. هوسرل با توجه به کاربرد این اصطلاح توسط فیلسوفان دیگر، با توجه به حیث التفاتی آگاهی، معنایی تازه به آن داد و یکی از جریان‌های فکری مهم فلسفه‌ی غرب را به وجود آورد.

کتاب حاضر تحت عنوان «پدیدارشناسی، هنر و مدرنیته» با مقالاتی چون پدیدارشناسی چیست؟ ورود پدیدارشناسانه به دین، نگاهی پدیدارشناسانه به سینما، مبنای زیبایی‌شناسی جامع، تکنولوژی انسان و معنویت، درباره‌ی مدرنیته و ... به چاپ رسیده است.

می‌دانیم هنر از موارد تحقق حاکمیت است و خلاقیت هنری با نشان دادن حقیقتی است که برای هنرمند به ظهور آمده است. درواقع در یک اثر هنری عالمی به ظهور می‌رسد و بابتی گشوده می‌گردد، و مدرنیته نیز نمایی است از ساحت مدرن وجود انسان که عین حدوث و تجدد است. تقدیر مدرنیته آن است که با به محاق رفتن حقیقت وجود، تقدیر بشر به دست خود بشر سپرده می‌شود.

نویسنده در مقاله‌ی معنای «معاصر» در فلسفه‌ی معاصر به نسبت میان تفکر و زمان اشاره می‌کند. وی فلسفه‌ی دکارت را فلسفه‌ای زمانی می‌داند، با اینکه همچون کانت و هگل متعرض بحثی مستقل در مورد زمان نشده است. برگسون حقیقت نفس را زمان می‌داند و هایدگر وجود را با زمان یکسان می‌گیرد و تفکر را، آن تفکری می‌داند که بر وجود ناظر است و به خطاب وجود پاسخ می‌دهد و در افق زمان قرار دارد. وی، همه‌ی اینها را مربوط به سنت فلسفه‌ی غرب می‌داند اما معتقد است تفکر محی‌الدین چینی نیست، معارف او بر نشئه‌ی بعد از موت نیز نظارت دارد. به دیگر سخن همه‌ی عرفان این گونه است. عرفان در زمان نبوده، بلکه محیط بر زمان است و زمان را دربرمی‌گیرد.

اما فلسفه و تفکر فلسفی عمیقاً زمانی است و فلاسفه‌ای چون افلاطون، ارسطو، دکارت، کانت، هگل، هایدگر و دیگران فلاسفه‌ای هستند که در افق زمان حرکت کرده‌اند. اما هیچ کدام نمی‌توانند جای خود را با دیگری عوض کنند.

وی پدیدارشناسی را در ادامه مسیری می‌داند که پس از کانت و هگل جدال بین رئالیسم و ایده‌الیسم و بن‌بست تفکر غربی پدید می‌آید. این فلسفه همان فلسفه‌ی زمان است و در همین فلسفه و از طریق هایدگر است که نظریات مربوط به پایان فلسفه مطرح می‌شود. یعنی بنای سنتی که در یونان گذاشته شد و قرن‌ها به طول کشید متکی بر علم حصولی و تفکر انتزاعی و مفهومی بوده و این سیر مفهومی و تفکر حصولی به جایی رسید که دیگر قلمرو حصول نبود و درواقع به قله‌هایی چون پدیدارشناسی رسید، به جایی که همه‌ی مفاهیم و تئوری‌ها کنار گذاشته شد. ما به آنچه در این لحظه در وجود خود تجربه می‌کنیم و به گفته هوسرل به تجربه مستقیم و زنده‌ای که در ما جریان دارد روی می‌آوریم.

پدیدارشناسی چیزی نیست جز توصیف حضور در این لحظه، چنان چه برگسون نیز از راهی دیگر به آن رسید و هایدگر که به طریقی دیگر علم حضوری را مطرح کرد. بنابراین سیری که از یونان آغاز شده در این زمانه در ساحل حضور لنگر انداخته و کسی که بخواهد در ساحت زمان تفکر کند باید به این نکته پای بند باشد.

نویسنده معتقد است بنای فلسفه در زمان ما، در ساحل ثبوت به زمین نشست و مدار بحث فلسفه‌های پدیدارشناسی و اگزستانس و حیات بر ثبوت است نه اثبات. از این دیدگاه فلسفه که بنای آن بر اثبات و حصول و مفهوم بوده پایان یافته و ساحت توجه به علم حضوری و تفکری قلبی باز شده است.

وی در بخش مربوط به هنر به عناوینی چون ساختن، سکنی‌گزیدن، تفکر کردن / هنر و حقیقت / مبنای زیبایی‌شناسی جامع / نگاهی پدیدارشناسانه به مباحث نظری سینما / هنرهای سنتی / و هنر در تمدن‌های شرقی پرداخته است.